# روزنامه شرق

پنجشنبه ۲۰ تیر ۱۳۹۲ • ۲ رمضان ۱۴۳۴ • ۱۱ جولای ۲۰۱۳ • سال دهم • شماره ۱۷۷۹ • ۱۶صفحه

روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آرژانتین، خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶

تلفن: ۹۲-۸۸۶۵۴۳۹۰ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷

امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰

توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰

چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

www.sharghdaily.ir

تهران: اذان ظهر ۱۳:۱۰ اذان مغرب ۲۰:۴۳ اذان صبح فردا ۴:۱۴ طلوع آفتاب ۵:۵۸

## استاد «معینی کرمانشاهی» در سوگ همسر خود نشست

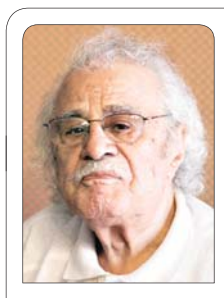

**شرق:** استاد «رحیم معینی کرمانشاهی» نقاش، شاعر، روزنامه‌نگار و ترانه‌سرا که در کنار استاد تجویدی ۴۰ ترانه ماندگار بر جای گذاشته و با استادانی چون پرویز یاحقی و همایون‌خرم نیز همکاری داشته، اخیرا در سوگ همسر خود نشسته است.

معینی کرمانشاهی از بزرگان و مشاهیر ادبی کشور سال‌ها سراینده ترانه‌های ماندگار و اشعاری به یادماندنی از برنامه گلها بوده است. «شرق» خود را در این سوگ شریک دانسته و به بازماندگان تسلیت می‌گوید.

آقا BIC بلورچی-۶

## گدایی کن تا محتاج خلق نشوی

احمد غلامی

● عبدی گدا جامعه‌شناسی خوانده بود اما کارش گدایی بود. خانواده او خوشبخت‌ترین خانواده محله ما بودند. عبدی گدا می‌گفت: «گدایی کن تا محتاج خلق نشوی.» فقط در این مورد نبود که او نظریه داشت. اتفاقا آنچه باعث شهرتش شده بود نظریه‌های سیاسی‌اش بود. در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۴ به شدت از هاشمی رفسنجانی دفاع می‌کرد در صورتی که همه انتظار داشتند مثل بقیه مردم فقیر جامعه از احمدی‌نژاد دفاع کند. او می‌گفت احمدی‌نژاد فقر را همه‌گیر می‌کند و دیگر کسی به گداهایی مثل ما کمک نمی‌کند اما هاشمی جامعه را دو قطبی می‌کند و این به نفع کسانی است که کار اصلی‌شان گدایی است؛ پدرم می‌گفت: «این مردک دیوانه‌س.» خانواده عبدی گدا عشق دنیا را می‌کردند و بی‌خیال همه چی بودند، بعدازظهرها او گلیمی می‌انداخت کنار حوض، هندوانه‌ای را نصف می‌کرد و با زن و بچه‌هایش می‌نشستند پای آن. زهره و آرمان، بچه‌هایشان وقتی دل سیر هندوانه می‌خوردند دوتایی دم می‌گرفتند: «بابا باید برقصه.» عبدی گدا پا می‌شد و زنش با سینی ضرب می‌گرفت و او رقص فلجی معروفش را برای آنها اجرا می‌کرد. البته بچه‌هایش می‌گفتند رقص مایکل جکسون، بچه‌های محل می‌گفتند رقص فلجی. بارها او را همین‌طور کج و معوج در خیابان‌های شمال تهران در ترافیک دیده بودم. یک‌بار صدایش زدم، جوابم را نداد، خودش را به کری زد. وقتی تو محل دیدمش سلام نکردم. فهمید ناراحت شدم. آمد جلو و گفت: «سواد داری؟» گفتم: «بله.» گفت: «می‌دونی آدمای بی‌صورت یعنی چی؟» گفتم: «نه!» گفت: «دیدی سواد نداری.» گفتم: «دارم.» گفت: «نداری، اگه داشتی منو صدا نمی‌زدی. می‌دونستی یه گدا صورت نداره، مثل سپورها مثل سربازها، مثل کسانی که تو شو می‌رقصند. تو وقتی یه گدا رو صدا می‌زنی یعنی می‌شناسی‌ش و وقتی می‌شناسی باید به هزار تا سوال جواب بدهی، پس اون گدا، دیگه گدا نیست.» گفتم: «این مزخرفات چیه میگی آقا عبدی!» گفت: «مزخرف!؟ واسه تو مزخرفه، واسه من نظریه کارمه.» می‌خواستم بگویم گدایی شد کار، که دیدم خیلی عصبانی است. گفت: «خیلی ادعات میشه؟» گفتم: «نه!» باز تکرار کرد: «نه انگار خیلی ادعات می‌شه.» گفتم: «اصلا.» گفت: «می‌دونی پرولتاریا یعنی چه؟» گفتم: «طبقه زحمتکش، کارگر. چه ربطی به گدا داره.» با عصبانیت گفت: «وقتی کارگرا تصمیم گرفتند از حق خودشون دفاع کنند این پرولتاریا شد یه معنا. فهمیدی؟» نفهمیده بودم. می‌خواستم بگویم، آقاعبدی غلط کردم. فقط بگذار بروم، دستم را گرفت و گفت: «می‌دونی رویای من چیه؟» گفتم: «نه!» گفت: «روزی یه طبقه از گداها به وجود بیارم.» سرش را آورد جلو و چشم در چشمم، گفت: «فهمیدی؟» گفتم: «بله» دهانش کمی بوی الکل می‌داد. خودم را به زور از دستش خلاص کردم و رفتم توی خانه. پدرم گفت: «عبدی گدا چی می‌گفت.» فهمیدیم پدرم از پشت پنجره نگاهمان می‌کرده. او از عبدی گدا متنفر بود. گفت: «بالاخره شغل پیدا کردی.» گفتم: «پدر دست بردار...» گفت: «ببین اگه می‌خواد دخترش رو ببنده به خیکت کور خونده.» گفتم: «زهره؟» جواب نداد. گفتم: «بدم نیست، شاید وضعمون یه تکونی خورد.» پدرم گفت: «وضع تو که حتما تکون می‌خوره اگه بریزن گداها رو بگیرن اول تو رو می‌گیرن.» اشاره‌اش به حوادث چند سال قبل بود که کاسبی عبدی گدا رونق عجیب و غریب پیدا کرده بود. سر از پا نمی‌شناخت. دائم توی خیابان‌ها بود. حتی شب هم توی خیابان می‌خوابید. می‌گفت: «پول توی خیابون‌ها ریخته.» منظورش از پول، جمعیتی بود که توی خیابان موج می‌زد. زنش کیسه‌کیسه پول می‌آورد خانه، پدرم حرص می‌خورد و فحش خواهر و مادر به عبدی گدا می‌داد. چون آن روزها کاسبی‌اش کساد شده بود و هرچه توی خیابان‌ها چرخ می‌زد حتی یک «بار» هم به وانتش نمی‌خورد.

تولدی دیگر

## خالق «در جست‌وجوی زمان ازدست‌رفته» ۱۴۲ساله شد

## «سحابی» همپای «پروست»

ابراهیم حقیقی

بی‌شک کتاب بسیار مهم «در جست‌وجوی زمان ازدست‌رفته» که شهرتی جهانی دارد و شاهکار «مارسل پروست» است، مهم است اما برای من به شخصه اهمیت این کتاب جدا از وجهه ادبیاتی‌اش، در دو مورد دیگر هم هست. یکی انتشار این کتاب به زبان فارسی و ترجمه‌اش که توسط «مهدی سحابی» انجام شد و او با وجود ترسی که اغلب مترجمان از نزدیک‌شدن به این کتاب داشتند، جرات بسیاری کرد و سخنی که دیگران می‌گفتند که این کتاب قابل ترجمه به فارسی نیست را نقض و از اذهان پاک کرد. اهمیت دیگر هم برای من همین است که «سحابی» با ترجمه این کتاب ثابت کرد که مترجم بسیار توانمندی است و در این بین «سحابی» برایم مهم‌تر از «پروست» است. شاید به این دلیل که من او را از نزدیک می‌شناختم. او هم مترجم، هم نویسنده و هم نقاش بسیار بزرگی بود و پیش از همه اینها انسانی شریف بود و صددریغ و حیف که زود از میانمان رفت، آن هم درست در زمانی که در همه هنرهایش به پختگی رسیده بود و وقت به ثمر رسیدن آثار تازه‌اش بود. سال‌های سال با او زندگی کردم و دیدم با وجود اینکه در ایران آدم‌های استثنایی در حوزه فرهنگ و هنر کم داریم، «سحابی» چطور یکی از همین استثناها بود و وقتی از دست رفت متاسفانه جایگزینی برایش نداشتیم.

«سحابی» اتفاق بزرگی در ادبیات ایران رقم زد. همه جای جهان شاید خیلی از هنرمندان کارهای بزرگی بکنند اما با وجود تنگناهای پیش‌رو، «سحابی» کاری کرد کارستان. به همین دلیل اهمیت «سحابی» در این بین برای من از «پروست» بیشتر است. این به آن معنا نیست که «پروست» آدم کوچکی است بل به این معناست که «مهدی سحابی» هم همپای او انسان بزرگی است. درباره اهمیت «پروست» و «درجست‌وجوی زمان ازدست‌رفته» اهالی ادبیات بسیار گفته‌اند. من اما از این حیث مسرورم که به بهانه انتشار این کتاب از نشر مرکز با «سحابی» همکاری کردم و طراح جلد این مجموعه بودم.

یادمان

## یک عمر در سایه او

وحید معتمدنژاد

دکتر کاظم معتمدنژاد استاد، پدر و برادر بزرگ من است. سلوک، منش، متانت و دانش رشک‌انگیز او را در لحظه‌لحظه زندگی‌ام ستوده‌ام و هرگاه که فرصتی دست داده تا در محضرش باشم، خواسته‌ام تا از این زلال فیاض پیاله‌ای بنوشم، اما دریغ که با انگشتان کوچک ـ حتی اگر به عمر نوح برسی ـ دریا را نمی‌توانی پیمانه کنی. نمی‌خواهم مبالغه کنم، چرا که او مبالغه را خوش نمی‌دارد. او مردی است که اخلاق و سیره حکمای بزرگ پیشین را با دانش امروز در هم آمیخته است. او مصداق افتادگی در عین رافت است. از تملقات بیجا مصون است و القاب را به‌سختی طالب است. محرم اسرار است و زبان به رازگویی نمی‌گشاید. هرگز مقام خویش را در نظر نمی‌آورد. او بدون هیچ مداهنه و مجامله، در همه عمر، سنگی به ترازوی کسی نگذاشت و تره‌ای برای ناهل خرد نکرد و هیچ‌گاه از اعتبارش مصالحی برای ساخت بنیان زندگی خویش و خانواده گرد نیاورد. در او هیچ ادعایی نهفته نیست، خود را نه افلاکی و نه بهشتی می‌انگارد و به شرف زندگی حرفه‌ای و تنعم درویشی‌اش، از تعین و تمکن بالایی برخوردار است. از همه‌چیز و همه‌کس بی‌نیاز است و همگان به او نیازمند؛ که صد البته هیچ نیازخواهی را برنمی‌گرداند. بار منتش بردوش همه کسان است و بار منت کسی بردوش او نیست. او به هیچ امتیازی نمی‌اندیشد، آگاه و بی‌غرض قلم می‌زند و هیچ‌گاه از قلمش مزدستانی نمی‌کند. همیشه با کتاب مانوس است، اوراق کتاب برایش مقدسند. در تصحیح دست‌نوشته‌هایش، بسیار حوصله و نیرو طلب می‌کند که از درک بی‌حوصله‌گانی چون من به دور است. حضورش جایگاه آرامش و آسایش است، آرامشی نه از آن‌گونه که دارو شفا می‌دهد، آرامشی که به جان جانان می‌ریزد و می‌ماند. او همیشه آرام است، چه بسیار زمانی که در حضورش با سکوت سپری می‌شود و در پی این سکوت او راز مرا به آسانی تماشا می‌کند و من در جست‌وجوی واژه‌ای دلنواز، که رمز گفت‌وگوی من و اوست، با چشمانی آرام او را می‌نگرم، می‌نگرم و با خود در شگفتم که مگر چقدر و تا کجا می‌شود او را دوست داشت؟ اهل هیچ پرخاش و گزافه‌گویی نیست، هیچ اضافاتی در کلام ندارد و کلامش به توهین و تحقیر دیگران مایل نیست. هرگز به هیچ صورت و بهانه‌ای ـ آشکار و پنهان ـ هیچ‌گونه قهری نداشته است و به یاد ندارم در برابر لحظه‌های فوران خشم، به یکی از زبان‌هایی که نمی‌دانم و مطلقا نشنیده‌ام، سخن بگوید. آنگاه که ردای سخن بر تن می‌کند، چونان یک خطیب، از سخنش شور و شوق و انرژی می‌تراود. به آنچه درست می‌داند، عمل می‌کند، نه آنچنان که مصلحت باشد. بسان خیلی‌ها در بهشت محدود باورهای خویش، زندانی نیست و برای همه اندیشه‌ها، باورها و جناح‌ها حرمت قایل است. سیاست را خوب می‌شناسد، اما خوب می‌داند که سیاست، قطاری است که چه خالی می‌رود. مهر به ایران و حس به وطن معبود ملی اوست و طنین عشق به سربلندی و آبادانی مملکت آرزوی او. با راستگویی ـ این دشوارترین آزمون خداوند- الفتی دیرینه دارد و به همان اندازه، از بدگویی گریزان است؛ به همین سبب نفوذ بی‌باکانه‌ای برقلب همگان دارد. او نمونه‌ای از صبوری است که بی‌اعتنا به نومیدی و یأس، دل به غصه نمی‌سپارد و آفتاب امید و تلاش، در دلش بارانی از نور می‌باراند. دکتر کاظم معتمدنژاد بزرگ من است. افتخار من است. آنچه نوشتم کوششی بود برای حق‌گذاری. برای خودم، شاگردان پیش از این و پس از اینش خوشه‌چینی بیشتر از این تاک همیشه سبز را آرزومندم.



کیوان زرگری

keyvanzargari@yahoo.com

کارتون خواب

مخبر الدوله

## جایزه «گارفیلد ۲۰۱۳» برای دانشجوی ایرانی

**گروه علم:** جایزه بهترین رساله دکترا در حوزه علم‌سنجی و اطلاع‌سنجی (گارفیلد ۲۰۱۳) به «احسان محمدی»، دانشجوی ایرانی دانشگاه «وُلورهمپتون» انگلستان اعطا می‌شود. انجمن بین‌المللی علم‌سنجی و اطلاع‌سنجی به پاس گرامیداشت «یوجین گارفیلد»، بنیانگذار موسسه «آی‌اس‌آی»، هر دو سال یک‌بار جایزه‌ای با عنوان «جایزه گارفیلد» به بهترین رساله دکترا در حوزه علم‌سنجی و اطلاع‌سنجی اعطا می‌کند. «گارفیلد» دانشمندی است که شاخص‌های معروف استنادی را بنیاد گذاشت و نقش اساسی در بسیاری از محصولات «آی‌اس‌آی» داشت. وی طرح جامعی را برای ارجاعات علمی پایه‌ریزی کرد و با تعریف مفهوم «شاخص ارجاع علمی»، محاسبه ضریب تاثیرگذاری را امکان‌پذیر کرد که به یکی از مهم‌ترین معیارهای ارزیابی و رتبه‌بندی مجلات پژوهشی دنیا تبدیل شده است. جایزه «گارفیلد۲۰۱۳» که شامل یک بورس تحصیلی سه‌هزاردلاری است، در چهاردهمین کنفرانس بین‌المللی علم‌سنجی و اطلاع‌سنجی (که از ۲۴تیرماه به مدت پنج‌روز در شهر وین برگزار می‌شود)، به «احسان محمدی» اعطا می‌شود.

## شنبه‌های با «برکت» با صفری و رهنما

**شرق:** نمایشنامه‌خوانی دیگری از سلسله نمایشنامه خوانی‌های بنیاد خیریه برکت، به نفع بانوان بی‌سرپرست و بدسرپرست برگزار می‌شود. در جدیدترین جلسه نمایشنامه‌خوانی بنیاد خیریه برکت، در روز شنبه ۲۲ تیر ۱۳۹۲، نمایشنامه «حلقه مفقوده» که رضا کاظمی آن را نوشته و کارگردانی می‌کند، توسط سیامک صفری و بهاره رهنما خوانش می‌شود.

تمامی عواید حاصل از این نمایشنامه‌خوانی صرف مخارج بانوان بی‌سرپرست و سرپرست خانوار خواهد شد. این نمایشنامه‌خوانی به مدت یک ساعت در تاریخ ۲۲ تیر ۱۳۹۲ از ساعت ۲۰ تا ۲۱ در محل فرهنگسرای ارسباران با حضور هنرمندان تئاتر و سینما برگزار می‌شود و علاقه‌مندان به شرکت در این نمایشنامه‌خوانی می‌توانند با مراجعه به سایت تیوال برای پیش‌خرید بلیت اقدام کنند.

زاویه دید

## مخبرالسلطنه‌هدایت ۶۵ سال پیش چنین گفت

جهانگیر هدایت

● مهدیقلی‌خان هدایت کتاب معروفی دارد به نام «خاطرات و خطرات» که گوشه‌ای از خاطرات او از شش پادشاه است. در صفحه ۴۶۷ تحت عنوان «در اطراف برنامه هفت‌ساله» در ۲۶ بهمن ۱۳۲۷ چنین می‌نویسد:

«امور مملکت یک سلسله وظایفی است که باید به مرور زمان و در حد امکان به‌جا آورد الا هم فالا هم در هفت سال اول چه باید کرد که در هفت‌سال بعد نباید، عقد هفت چه حکمت دارد معلوم نیست. به هر حال گفته شده است و شاید قصد هفت‌سال مجال برای کابینه باشد. برنامه هفت‌ساله به تصویب مجلس هم رسیده است. دو سال است مشغول اجرای برنامه هستیم، ادارات عریض و طویل هم ساخته شده است منتظر نتیجه‌ایم و چشم به راه مساعدت همسایه، به غم‌خوارگی جز سرانگشت من / نخارید کس در جهان پشت من.

شرط اول برنامه باید جلوگیری از افراط و تفریط باشد، صحت عمل و درستی حساب و رعایت مراتب اهمیت، چاره اساسی در کندن ریشه اختلاس است.

بنای سیاست اقتصاد ما باید روی شالوده زراعت باشد، به هر وسیله باید از آب‌های مملکت استفاده کرد، در مرحله اولی باید به بستن سد کارون اقدام کرد که قطعه‌ای از کشور آباد می‌شود و هزاران مرد بیکار در کار.

شرط دیگر نرخ پول است که به تعادل صادر و وارد اصلاح می‌شود. بسیار از اجناس را باید از ورود منع کرد، پارچه‌های گران، ماکولات و تنقلات، ملزومات بزک، جنس خرازی. آن روز که صادر و وارد ما در تعادل بیفتد علت ندارد که پول ما با دول دیگر برابری نکند، می‌گویند کار نیست البته وقتی که کفش و کلاه و جوراب و سایر ملزومات از خارج بیاید پول می‌شکند و کار کم می‌شود، روغن و پنیر وکره هم کم‌کم از خارج می‌آید نوبت برنج و گندم هم خواهد رسید.

امیدواری همه در انتظار اجرای برنامه پیداشدن کار و پایین‌آمدن هزینه زندگی است. هزینه زندگی امروز جز حرص مالکین و طمع مختلسین همچنین تعدی فروشنده جهت ندارد اینجا است که یک قسمت از اظهارات سوسیالیست مایه می‌گیرد اجناس داخله خصوص خواربار روی اجناس خارجه گران شد اجناس خارجه در قیمت تنزل بین کرده است خواربار چرا پایین نمی‌آید. جهت قهوه، رستوران، سینما، هتل زندگی خیابان اسلامبول است که جز ضرر مادی و معنوی ندارد و موجبات رشک را هم فراهم می‌آورد.

سدهای کوچک به حال ملاک محل نافع بوده، وسعت مهمی به میدان کار نمی‌دهد و حق این است که خودشان بسازند. سد کارون بسته شود صرف‌نظر از منافع مادی هنگفت، میدان کسب معاش هزاران بیکار به دست می‌آید. در مرحله ثانی استخراج ذغال‌سنگ است و تدارک ذغال به قیمت ارزان. محال نیست که روزی به حادثه‌ای چاه‌های نفت بخوابد تمام دستگاه‌ها می‌خوابد کسب کار و زندگی مختل خواهد شد.

کارخانه در حدود حاجات مبرم داخله مفید خواهد بود آن هم نه به دست دولت و توسعه اداره بلکه به دست ثروتمندان مملکت که تشویق شوند از بانک‌ها وقتی به ایشان کمک شود که مسلم باشد در خیابان اسلامبول به مصرف نخواهد رسید.»

از عجایب آنکه بسیاری مشکلاتی که مخبرالسلطنه نوشته هنوز هم بعد از ۶۵ سال ساری و جاری است!؟

پیش رفته‌ایم، عقب رفتیم یا درجا زده‌ایم؟

فیلیپا سیستم

System

PHILPA

آمیزه‌ای از هنر، زیبایی و تکنولوژی

نگرشی نو در طراحی فضاهای اداری و سازگار با محیط‌های متفاوت کاری

| دفتر مرکزی و نمایشگاه دائمی |
تهران | شهرک غرب | بلوار فرحزادی
دادمان غربی | تقاطع پل یادگار امام | شماره ۵، ساختمان فیلپا
تلفن: ۸۸۰۹۵۳۰۵ (۱۰خط) | فکس: ۸۸۳۶۷۱۴۳
info@philpa.com www.philpa.com